



A Semantic Analysis of the Lexeme al ‘Ayn in Maḥmūd Darwīsh’s Poem ‘Āshiq min Filasṭīn from the Perspective of Affective Context

Fatemeh Pashang ^{a*}, Farshid Torkashvand ^b

^a M.A. in Arabic Literature, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran f78.pashang@gmail.com

^b Associate Professor of Arabic Language and Literature, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran torkashvand@ikiu.ac.ir

KEYWORDS

Semantics
Emotional Context
Mahmoud Darwish
Qasidat Asheq Men Felestin
The word "al-'Ayn"

ABSTRACT

This study examines the semantic dimensions of the lexeme al ‘ayn (“eye”) in Maḥmūd Darwīsh’s poem ‘Āshiq min Filasṭīn through the theoretical framework of affective context in semantics. Affective context, as a subcategory of contextual theory, plays a central role in shaping and transmitting lexical meaning in literary discourse, particularly in poetry. The research proceeds from the premise that lexical items convey not only dictionary meanings but also culturally and emotionally charged connotations that become meaningful within the emotional texture of a text. Because ‘Āshiq min Filasṭīn occupies a prominent position within Palestinian resistance literature, the poem provides an appropriate corpus for investigating the semantic and affective layers of the word al ‘ayn. Although the lexeme literally denotes the organ of vision, its usage in the poem evokes multiple intertwined meanings, including love, suffering, collective identity, and attachment to the homeland. Employing a descriptive analytical method and drawing on library based sources, this study examines every occurrence of al ‘ayn in the poem and identifies its latent semantic and emotional layers within the framework of affective context theory. The findings demonstrate that the lexeme generates a dense network of emotional and cultural associations which, through interaction with the poem’s affective atmosphere, contributes significantly to the articulation of Palestinian identity and the discourse of resistance. Moreover, the analysis shows that attention to affective context enables readers—particularly Persian speaking readers whose interpretations may be shaped by their own linguistic and cultural presuppositions—to move beyond a strictly lexical reading and achieve a deeper aesthetic and interpretive engagement with the poem. The study therefore highlights the analytical value of affective context theory for producing more nuanced interpretations of poetic discourse.

تحلیل معنایی واژه‌ی «العین» در قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» محمود درویش از منظر بافت عاطفی در معنی‌شناسی

فاطمه پاشنگ الف*، فرشید ترکاشوند^ب

الف کارشناس ارشد ادبیات عربی، گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران، ایمیل f78.pashang@gmail.com

ب دانشیار زبان و ادبیات عربی، گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران، ایمیل torkashvand@ikiu.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
بافت عاطفی به عنوان زیرمجموعه‌ای از نظریه‌ی بافت، نقشی کلیدی در شکل‌دهی و انتقال معانی واژگان در متون ادبی به ویژه شعر، ایفا می‌کند. این پژوهش بر این فرض استوار است که واژه‌ها علاوه بر معنای لغوی، حامل بارهای احساسی و فرهنگی خاصی هستند که در بستر بافت عاطفی متن معنا می‌یابند. قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» با توجه به جایگاه ویژه‌ی خود در ادبیات مقاومت، بستری مناسب برای تحلیل معنایی و عاطفی واژه‌ی «العین» است که در ظاهر به معنای عضو بینایی است اما در متن شعر معانی چندلایه‌ای چون عشق، رنج، هویت و وطن‌دوستی را نیز در خود جای داده است. روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای است که واژه‌ی «العین» را در تمام موارد حضور آن در قصیده بررسی کرده و با بهره‌گیری از چارچوب نظری بافت عاطفی، لایه‌های پنهان معنایی و عاطفی آن را استخراج کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد این واژه، شبکه‌ای از تداعی‌های احساسی و فرهنگی را در تعامل با بافت عاطفی شعر ایجاد می‌کند و به انتقال مؤثر پیام مقاومت و هویت فلسطینی کمک می‌نماید. این تحلیل عاطفی باعث می‌شود مخاطب به ویژه مخاطب فارسی‌زبان که معمولاً تحت تأثیر پیش‌فرض‌های فرهنگی و زبانی خود قرار دارد، از خوانش صرفاً لغوی فراتر رفته و به درک عمیق‌تر و زیباشناختی نزدیک‌تر شود. در نهایت، پژوهش حاضر بر اهمیت نظریه‌ی بافت عاطفی در فهم دقیق‌تر شعر تأکید می‌ورزد.	معنی‌شناسی. بافت عاطفی. محمود درویش. قصیده عاشق من فلسطین. واژه العین.
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۰
	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

التحليل الدلالي لكلمة "العين" في قصيدة "عاشق من فلسطين" لمحمود درويش من منظور السياق العاطفي في علم الدلالة

فاطمه پاشنگ الف*، فرشيد تركاشوند ب

الف ماجستير في الأدب العربي، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، إيران، البريد الإلكتروني

f78.pashang@gmail.com

ب أستاذ مشارك في اللغة العربية وآدابها، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الإمام الخميني الدولية، قزوین، إيران، البريد الإلكتروني

torkashvand@ikiu.ac.ir

الملخص	الكلمات المفتاحية:
<p>في هذا البحث، تم تحليل دلالة كلمة «العین» في قصيدة «عاشق من فلسطين» للشاعر الفلسطيني محمود درويش، وذلك من خلال توظيف نظرية السياق العاطفي في علم الدلالة. وتعد هذه النظرية فرعاً من نظرية السياق العامة، حيث تُبرز الأبعاد الشعورية والانفعالية التي تُسهم في تشكيل معاني الألفاظ ضمن النصوص الأدبية، لا سيما في الشعر الذي يُعدّ حاملاً رئيساً للمشاعر الجماعية والوجدانية. تقوم هذه الدراسة على فرضية أساسية مفادها أنّ الكلمات لا تحمل دلالات لغوية فقط، بل تتداخل في بنيتها المعنوية أبعاد ثقافية وعاطفية تتشكل من خلال السياق الذي ترد فيه. وقد اختيرت قصيدة «عاشق من فلسطين» لكونها نموذجاً غنياً من أدب المقاومة، يعكس معاناة الإنسان الفلسطيني وحبّه لأرضه وهويته. وتعدّ لفظة «العین» في هذه القصيدة مثال دال على هذا التداخل؛ فهي على الرغم من معناها المعجمي كعضو من أعضاء الجسد يُستخدم للرؤية، فإنّها في بنية القصيدة تتجاوز هذا المعنى لتدلّ على الحب، الألم، والدموع، والحضور، والانتماء الوطني. وقد اعتمدت الدراسة المنهج الوصفي-التحليلي، واستندت إلى جمع البيانات من المصادر المكتبية، حيث تمّ تتبّع جميع مواضع ورود كلمة «العین» في القصيدة، وتحليلها في ضوء مفاهيم نظرية السياق العاطفي، لاستخراج طبقات المعنى العاطفي الكامن وراء الألفاظ. أظهرت نتائج البحث أنّ هذه الكلمة تؤدي دوراً مهماً في خلق نظام من التداخيات الشعورية والثقافية، تُعزّز البعد الرمزي للنص، وتسهم في نقل رسالة المقاومة وتأكيد الهوية الفلسطينية. ومن خلال هذا التحليل، يتّضح أنّ النظر في السياق العاطفي يُمكن القارئ، وخصوصاً القارئ الفارسي الذي قد يتأثر بالبني الذهنية واللغوية لثقافته الخاصة، من تجاوز القراءة السطحية أو الحرفية، والانفتاح على قراءة أعمق ذات طابع جمالي وثقافي. وتؤكد هذه الدراسة على أهمية السياق العاطفي في إثراء المقاربة الدلالية للنصوص الشعرية، وتبرز دوره في تحقيق فهم أكثر شمولاً وعمقاً لمضامين الشعر المقاوم، بوصفه خطاباً ثقافياً وإنسانياً في آنٍ معاً.</p>	<p>علم الدلالة. السياق العاطفي. محمود درويش. قصيدة عاشق من فلسطين. كلمة العین. تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠٥/٢٠ تاريخ المراجعة: ١٤٠٤/٠٨/٣٠ تاريخ القبول: ١٤٠٤/٠٩/٠٥</p>

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مساله

زبان مهم‌ترین ابزار ارتباطی انسان برای انتقال معنا، تجربه و احساس است. زبان‌شناسی به‌عنوان علمی نظام‌مند، ابعاد گوناگون زبان را در حوزه‌هایی چون آواشناسی، صرف، نحو و معنی‌شناسی بررسی می‌کند. در این میان، معنی‌شناسی به دلیل تمرکز بر ماهیت، ساختار و انتقال معنا، جایگاه ویژه‌ای در مطالعات زبانی دارد و می‌کوشد فرایند دریافت و درک معنا را در بسترهای مختلف تحلیل کند. یکی از مهم‌ترین مباحث در معنی‌شناسی، مفهوم «بافت» است؛ چراکه معنا همواره در ارتباط با بافتی که در آن ظاهر می‌شود، شکل می‌گیرد. بافت زبانی و بافت غیرزبانی (موقعیتی، فرهنگی و عاطفی) هر یک در شکل‌گیری لایه‌های معنایی نقش دارند. بافت عاطفی، به‌ویژه در متون ادبی و شاعرانه، بُعدی است که در آن احساسات، تداعی‌ها و تجربه‌های انسانی در معنا مؤثرند و واژگان، افزون بر دلالت‌های منطقی، حامل بارهای احساسی خاصی نیز می‌شوند.

در حوزه‌ی شعر مقاومت عربی، بافت عاطفی از چنان اهمیتی برخوردار است که نمی‌توان معنا را بدون تحلیل لایه‌های احساسی درک کرد. شعر محمود درویش، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین صداهای ادبیات مقاومت فلسطین، نمونه‌ی بارزی از آمیزش اندیشه، احساس و زبان است. درویش با استفاده از واژگانی چندلایه، مخاطب را به تجربه‌ای زیسته از درد، عشق، تبعید و وطن‌دوستی دعوت می‌کند. در قصیده‌ی «عاشق من فلسطین»، یکی از واژگان کلیدی که بار معنایی برجسته‌ای یافته، واژه‌ی «العین» است. این واژه، اگرچه به‌ظاهر به عضو بینایی اشاره دارد، اما در ساختار شعر درویش، مفاهیمی چون نظاره، اشک، عشق، هویت، حضور و وطن را در خود متراکم ساخته و به‌واسطه‌ی بافت عاطفی متن، معنایی فراتر از بُعد لغوی خود یافته است.

پرسش‌ها و فرضیه‌های این پژوهش عبارتند از:

پرسش نخست: نظریه‌ی بافت عاطفی در معنی‌شناسی چگونه به تبیین لایه‌های معنایی و بارهای احساسی واژه‌ی «عین» در قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» کمک می‌کند؟

فرضیه‌ی نخست: انتظار می‌رود نظریه‌ی بافت عاطفی در معناشناسی نشان دهد که واژه‌ی «عین» در قصیده‌ی عاشق من فلسطین از طریق هم‌نشینی با عناصر احساسی از معنای جسمانی «چشم و بینایی» فراتر رفته و به نماد عشق، اشتیاق، امنیت و تقدس بدل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هر کاربرد این واژه، بر اساس بافت عاطفی پیرامونش، لایه‌ای تازه از معنا (حسرت، امید، فداکاری یا تقدس وطن) را فعال می‌سازد.

پرسش دوم: این واژه چگونه در بستر عاطفی شعر، به تقویت پیام شاعر در باب مقاومت و هویت فلسطینی یاری می‌رساند؟

فرضیه‌ی دوم: به نظر می‌رسد واژه‌ی «عین» در این قصیده، با قرارگیری در بافت‌های عاطفی متکثر نظیر عشق، اشک، هویت و وطن‌دوستی، نقشی محوری در تقویت گفتمان مقاومت و بازنمایی هویت فلسطینی ایفا می‌کند؛ بدین معنا که تکرار و برجسته‌سازی «عین» در مواضع کلیدی شعر، موجب هم‌ذات‌پنداری مخاطب با تجربه‌ی عاطفی شاعر و انسجام پیام مقاومت در متن می‌شود.

روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل محتوای زبانی و معنایی متن است. گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته و چارچوب نظری تحلیل، مبتنی بر نظریه‌ی «بافت عاطفی در معنی‌شناسی» است. جامعه‌ی زبانی مورد بررسی، قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» اثر محمود درویش بوده و تمرکز اصلی بر تمامی حضورهای واژه‌ی «عین» در متن قرار دارد.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در زمینه‌ی معنی‌شناسی تاکنون پژوهش‌های متعددی به زبان‌های مختلف انجام شده است که برخی به مبانی نظری آن پرداخته‌اند و برخی دیگر در حوزه‌های کاربردی از جمله تحلیل متون ادبی، به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند. در اینجا به چند مورد

از پژوهش‌های انجام شده در این زمینه اشاره می‌کنیم:

الف) پژوهش‌های کاربردی در تحلیل متون بر پایه‌ی بافت عاطفی در معنی‌شناسی:

در این کاربست، پژوهش‌های انگشت‌شماری تاکنون به تحریر درآمده‌اند. از جمله‌ی آنها می‌توان به مقاله‌ی «تحلیل کارکرد بافت و گفتمان عاطفی در درک متون ادبی، مطالعه موردی آثار جبران خلیل جبران» اثر فرشید ترکشوند اشاره کرد. در این پژوهش، نویسنده با رویکردی تحلیلی به بررسی نقش بافت و گفتمان عاطفی در فهم متون ادبی معاصر پرداخته است. وی برای نشان دادن اهمیت بافت عاطفی در دستیابی به معانی موردنظر و درک عمیق‌تر زیبایی‌شناختی آثار، نمونه‌کاوی آثار جبران خلیل جبران را انجام داده است. یکی دیگر از آثار شایان ذکر که به موضوع پژوهش حاضر نزدیک است، پایان‌نامه‌ی «کارکرد بافت عاطفی در تحلیل معانی واژگان شعر از منظر معناشناسی، مطالعه موردی دیوان لن اثر انسی الحاج» می‌باشد که به قلم امید رحماندوست نگاشته شده است. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی، نقش بافت عاطفی را در دریافت معانی واژگان و افزایش درک زیبایی‌شناختی از شعر بررسی کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که قصیده‌النثر، به‌عنوان یک گونه‌ی ادبی، تأکید ویژه‌ای بر زبان و تولید معنا دارد و در آن، معانی ضمنی و عاطفی واژگان نقشی اساسی ایفا می‌کنند. هم‌چنین می‌توان از پایان‌نامه‌ی دیگر تحت عنوان «معناشناسی آیات معاد جزء سی‌ام قرآن براساس بافت‌های سه‌گانه: زبانی، موقعیتی، عاطفی» اثر معصومه بهره‌ور نام برد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که هر یک از این بافت‌ها در انتقال معنای آیات نقش بسزایی دارند و مکمل یکدیگرند. این یافته‌ها اهمیت بررسی بافت عاطفی در تحلیل متون ادبی و دینی را تأیید می‌کند و می‌تواند به درک عمیق‌تر مفاهیم معانی متون کمک کند.

ب) پژوهش‌هایی که در زمینه‌ی قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» محمود درویش انجام شده است:

مقالاتی به بان عربی در رابطه با معرفی و تحلیل این قصیده‌ی پرمحتوا نگاشته شده‌اند که تعداد آنها زیاد نیست. از جمله‌ی آنها مقاله‌ی «جمالیة الرمز وأثره فی بناء المعنی - قصیده عاشق من فلسطین لمحمود درویش نموذجاً» اثر صفیة بن زینة است. براساس این پژوهش، شاعران معاصر از نماد برای انتقال معانی پنهان بهره برده‌اند و محمود درویش از برجسته‌ترین آنان است که به‌طور گسترده از این عنصر استفاده کرده است. اثری دیگر در زمینه‌ی این قصیده، مقاله‌ی «فعل القراءة وإنتاج المعنی قراءة فی "عاشق من فلسطین" لمحمود درویش»، اثر نعیمة السعدیة است. این پژوهش تلاشی است برای بررسی رابطه‌ی میان دال‌ها و مدلول‌ها که در خوانش و تأویل متن نقش اساسی دارد، به‌ویژه در شعر که مبتنی بر ایهام و تلویح است، نه صراحت. هم‌چنین می‌توان به مقاله‌ی «المکون الأسلوبی فی شعر محمود درویش، مقاربه أسلوبیة سیاقیة فی قصیده عاشق من فلسطین» اثر طاطة بن قرماز اشاره کرد. مطالعات سبک‌شناختی این پژوهش نشان می‌دهد که قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» محمود درویش در سطوح نحوی، معنایی و آوایی، ساختاری منسجم و تأثیرگذار دارد. نمونه‌ی دیگر، مقاله‌ی «القيمة الجمالیة والحجاجیة والفلسفیة فی قصیده "عاشق من فلسطین" لمحمود درویش دراسة نفسیة تداولیة» اثر لغرام عبدالجلیل است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که درویش با بهره‌گیری از استدلال و اقناع‌سازی، شعر خود را به ابزاری برای تأثیرگذاری بر مخاطب و انتقال پیام‌هایش تبدیل کرده است.

مطالعات پیشین درباره‌ی شعر درویش، عمدتاً بر جنبه‌های سیاسی، اجتماعی یا سبک‌شناختی آثار او تمرکز داشته‌اند؛ اما تحلیل معناشناختی واژگان خاص، به‌ویژه از منظر بافت عاطفی، کمتر به‌صورت متمرکز انجام گرفته است. از این رو، خلأ مطالعاتی مشخصی در این زمینه وجود دارد. نوآوری این پژوهش در آن است که به‌جای تحلیل کلی یک اثر یا مضمون، با تمرکز معناشناختی و عاطفی بر یک واژه‌ی محوری، یعنی «العین»، امکان کشف لایه‌هایی از معنا و احساس را فراهم می‌آورد که در مطالعات کلی‌نگر معمولاً نادیده می‌ماند. این رویکرد، با بهره‌گیری از نظریه‌ی بافت عاطفی، راهی نو برای تحلیل دقیق‌تر بار احساسی واژگان در شعر مقاومت فراهم می‌سازد.

۲- معنی‌شناسی

معنی‌شناسی یکی از شاخه‌های بنیادین زبان‌شناسی است که به مطالعه‌ی معنا در ابعاد گوناگون می‌پردازد. این علم به پژوهش درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری، انتقال و درک معنا در بستر زبان توجه دارد و از این رو در تمام حوزه‌های مطالعات زبانی، از واج‌شناسی گرفته تا تحلیل گفتمان، حضوری چشمگیر دارد (عبدالکریمی، ۱۳۹۴: ۵۷). اهمیت معناشناسی در آن است که نشان می‌دهد معنای یک گفتار صرفاً از مجموع معانی واژه‌های منفرد حاصل نمی‌شود، بلکه به روابط نحوی و ساختاری و نیز به بافتی بستگی دارد که واژه‌ها در آن به کار می‌روند (Betti & Igaab, 2021: 1-2).

پیشینه‌ی توجه به معنا، به قرون دور بازمی‌گردد و فلاسفه، منطق‌پویان و زبان‌شناسان از دیرباز به این موضوع توجه داشته‌اند. به همین دلیل، می‌توان سه شاخه‌ی عمده در معناشناسی تشخیص داد: معناشناسی فلسفی، معناشناسی منطقی و معناشناسی زبانی که به‌عنوان شاخه‌ای مستقل از زبان‌شناسی، معنای واژه‌ها و ساختارهای زبانی را محور مطالعه قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۹۷: ۲۸).

در زبان عربی این شاخه با نام «علم‌الدلالة» یا «علم‌المعنی» شناخته می‌شود، در حالی که در زبان انگلیسی رایج‌ترین اصطلاح برای آن Semantics است (عمر، ۱۹۹۸: ۱۱). این اصطلاح از واژه‌های نوپدید در زبان انگلیسی به شمار می‌رود و معناشناسی به‌عنوان یک رشته‌ی مستقل، در نیم‌قرن اخیر جایگاه روشنی در میان شاخه‌های زبان‌شناسی یافته است (اختیار، ۱۳۴۸: ۱). در همین راستا، زبان‌شناسان زبان را در چهار سطح آوا، صرف، نحو و معنا مطالعه می‌کنند و معناشناسی را شاخه‌ای محوری در این تقسیم‌بندی می‌دانند (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۲۶).

تعاریف گوناگونی از معناشناسی ارائه شده است. احمد مختار عمر آن را دانشی می‌داند که به بررسی معنا می‌پردازد (عمر، ۱۳۸۶: ۱۹). اچیسون بر این نکته تأکید می‌کند که مطالعه‌ی معنا در زبان باید توضیح دهد چرا برخی واژه‌ها و ساختارها به‌طور طبیعی قابلیت ترکیب معنایی دارند، در حالی که برخی دیگر چنین نیستند (اچیسون، ۱۳۹۶: ۸۳). در همین راستا، Betti و Igaab (2021: 2-1) دامنه‌ی پژوهش معناشناسی را از سطح واژه و عبارت تا جمله و واحدهای بزرگ‌تر گفتمانی معرفی می‌کنند.

در یک نگاه کلی، معناشناسی علمی است که با تحلیل و رمزگشایی واژه‌ها، نشانه‌ها و ساختارها، به درک بهتر متون و گفتارها یاری می‌رساند. این علم می‌کوشد روشن سازد که معانی تحت‌اللفظی چگونه از طریق فرایند رمزگذاری و رمزگشایی در زبان منتقل می‌شوند؛ به بیان دیگر، معناشناسی نشان می‌دهد که گویشوران و شنوندگان چگونه معانی را در قالب زبان تولید و دریافت می‌کنند (Stringer, 2019: 180).

۳- نظر به بافت

در مطالعات زبان‌شناختی، معنا بدون در نظر گرفتن بافت ناقص و گاه گمراه‌کننده است. واژه‌ها زمانی به درستی فهمیده می‌شوند که در کنار روابط متنی، شرایط کاربردی و زمینه‌ی فرهنگی‌شان بررسی شوند. به همین دلیل، نظریه‌ی بافت جایگاه برجسته‌ای در معناشناسی یافته است؛ زیرا نشان می‌دهد که معنای واژگان و عبارات صرفاً در فرهنگ لغت تعیین نمی‌شود، بلکه از بستر به‌کارگیری آن‌ها در متن و شرایط پیرامونی ناشی می‌گردد.

بافت یا «فحوا» اصطلاحی رایج در زبان‌شناسی و سبک‌شناسی است که به عناصری اشاره می‌کند که پیش و پس از یک واژه یا عبارت قرار می‌گیرند و در تفسیر معنا نقش دارند (داد، ۱۳۸۵: ۷۱). این رویکرد در نیمه‌ی دوم قرن بیستم با تلاش‌های جان رابرت فرث، زبان‌شناس انگلیسی، صورت‌بندی علمی تازه‌ای یافت و به «Contextual Approach» یا «Operational Approach» معروف شد (احمیدات، ۲۰۱۵: ۲۵۹). با این حال، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اندیشمندان مسلمان قرن‌ها پیش از فرث نیز به اهمیت بافت آگاه بودند و آن را با اصطلاحاتی همچون «شان نزول»، «اسباب نزول» و «مقام» در علوم قرآنی و بلاغی تبیین کرده‌اند (بن‌خویا، ۲۰۱۶: ۱۰۹). این نکته بیانگر آن است که نظریه‌ی بافت ریشه‌های عمیقی در سنت زبانی و تفسیری جهان

اسلام دارد.

از منظر معناشناسی، پژوهشگران معمولاً دو سطح از معنا را متمایز می‌کنند: نخست، معنای معجمی یا لغت‌نامه‌ای که در واژه‌نامه‌ها ضبط می‌شود و دوم، معنای بافتی که در جریان کاربرد واقعی زبان شکل می‌گیرد (ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۲۷). بر همین اساس، بوزوادة (۲۰۰۸: ۱۱۱) تصریح می‌کند که معنای یک واژه نه در تعاریف قاموسی، بلکه در چگونگی استعمال آن در گفتار و نوشتار نمایان می‌شود. این دیدگاه با یافته‌های زبان‌شناسان دیگری همسوست که تأکید می‌کنند متن بدون بافت نه کامل است و نه قابل فهم، زیرا عوامل زبانی، زمانی و محیطی در شکل‌گیری معنا نقش مستقیم دارند (الهیان، ۱۳۹۱: ۳۵).

در جمع‌بندی می‌توان گفت نظریه‌ی بافت به‌عنوان یکی از رویکردهای بنیادین معناشناسی، ابزاری ضروری برای تحلیل متون به شمار می‌آید. این نظریه با تکیه بر نقش زمینه‌ی زبانی و غیرزبانی، امکان می‌دهد تا پژوهشگر به لایه‌های عمیق‌تری از معنا دست یابد و مقصود گوینده را با دقت بیشتری بازشناسد.

۱-۳- بافت زبانی و بافت غیرزبانی

درک معنای واژه‌ها تنها با مراجعه به تعریف لغوی آن‌ها میسر نمی‌شود، بلکه جایگاه آن‌ها در متن و شرایطی که در آن به کار می‌روند، نقش تعیین‌کننده‌ای در معنا دارند. از این منظر، پژوهشگران میان دو سطح اصلی بافت — زبانی و غیرزبانی — تمایز قائل می‌شوند.

بافت زبانی به عناصری اطلاق می‌شود که در درون متن و در پیوند مستقیم با واحد مورد نظر قرار دارند. به بیان دیگر، معنا در این سطح حاصل ارتباط واژه با واژگان و عبارات پیش و پس از آن است. همان‌گونه که صفوی یادآور می‌شود، در این نوع بافت، روابط ارجاعی محدود به عبارات زبانی موجود در متن می‌شود (صفوی، ۱۳۸۵: ۳۹). بدین ترتیب، فهم دقیق معنا نیازمند توجه به شبکه‌ی روابط زبانی است؛ زیرا معنای واژه‌ها از کاربرد و جایگاه‌شان در متن برمی‌خیزد (Daiu, 2025: 88). مزبان (۱۳۹۴: ۵۹) نیز تأکید می‌کند که همجواری واحدهای زبانی با یکدیگر بر معنای هر کدام اثر می‌گذارد و تغییر بافت می‌تواند تغییر معنایی به همراه داشته باشد. نمونه‌ی روشن این امر در واژه‌ی «شانه» دیده می‌شود: در جمله‌ی «سرم شکسته است، شانه‌ام شکسته است»، بافت زبانی ما را به معنای «کتف» رهنمون می‌سازد و نه ابزار آرایش مو. چنین نمونه‌ای نشان می‌دهد که بافت درون‌متنی نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر یکی از معانی متعدد یک واژه دارد (جمشیدی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۶۶).

در کنار این سطح، بافت غیرزبانی نیز سهم چشمگیری در تفسیر معنا ایفا می‌کند. مقصود از آن مجموعه عواملی است که بیرون از ساختار زبانی قرار دارند اما بدون آن‌ها فهم متن ناقص خواهد بود. محیط فیزیکی، زمان و مکان وقوع تعامل، ویژگی‌های گوینده و شنونده و دانش فرهنگی مشترک از جمله عناصر اساسی این بافت‌اند (Daiu, 2025: 91). صفوی (۱۳۸۵: ۳۹) آن را «بافت فیزیکی یا اجتماعی» می‌نامد و قاسم‌نژاد و کشفی (۱۳۹۸: ۱۲۴) نیز دامنه‌ی آن را تا ابعاد شناختی، عاطفی و زیبایی‌شناختی گسترش می‌دهند. اهمیت این سطح از بافت در مثال‌های ساده روزمره هم آشکار می‌شود: جمله‌ی «تو چقدر باهوشی!» در شرایط عادی می‌تواند تحسین‌آمیز باشد، اما اگر در موقعیتی به کار رود که مخاطب نمره‌ی بسیار پایینی گرفته باشد، معنایی طعنه‌آمیز و کنایه‌دار پیدا می‌کند (الهیان، ۱۳۹۱: ۴۲).

در یک تقسیم‌بندی رایج، بافت غیرزبانی به سه دسته‌ی موقعیتی، فرهنگی و عاطفی تقسیم می‌شود که هر کدام بر شیوه‌ی تفسیر معنا تأثیری ویژه دارند؛ بنابراین توجه هم‌زمان به بافت زبانی و غیرزبانی برای تحلیل دقیق متون ادبی و زبانی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

۲-۳- بافت عاطفی (emotional context)

زبان به عنوان پدیده‌ای بشری که توسط انسان‌ها به کار می‌رود، تحت تاثیر جنبه‌ی روان‌شناختی انسان قرار می‌گیرد. انسان دارای عواطف مختلفی است از جمله عشق، نفرت، ترس، امید، خشم و غیره. عواطف بر روی رفتار و گفتار انسان تاثیر مستقیمی دارند. رفتار و گفتار انسان هنگامی که عشق می‌ورزد و یا هنگامی که ترسیده است و یا زمانی که خشمگین است، هر کدام اختصاص به همان موقعیت دارد. زبان فقط وسیله‌ای برای انتقال پیام نیست بلکه وسیله‌ای برای انتقال عواطف و احساسات است.

«عواطف از طریق واژه‌ها قابل شناسایی و انتقالند» (شعیری، ۱۳۹۲ش: ۱۴۴). بنابراین انسان، زبان را متناسب با عاطفه‌ای که در او به سیلان آمده است، به کار می‌گیرد و تلاش می‌کند کلماتی را به زبان آورد که انتقال‌دهنده‌ی بهتری برای عاطفه و احساس کنونی او باشند.

بافت عاطفی، ماهیت کلمه را مابین مفهوم وضع‌شده‌ی عام آن و مفهوم عاطفی خاص آن تعیین می‌کند. یعنی در حقیقت مرزهای بین معنای اصلی واژه و معنای عاطفی آن را روشن می‌کند. به عبارت دیگر بافت عاطفی مجموعه‌ای از کنش‌های روانی و عاطفی است که سوار بر معنای واژگان می‌شود (مزبان، ۱۳۹۴ش: ۶۴). این نوع بافت، منظور روحی و روانی گوینده را آشکار می‌سازد و موجب ایجاد کنش عاطفی در شنونده می‌شود.

بافت عاطفی، هم نوع عاطفه‌ی جاری در واژه را کشف و نمایان می‌سازد و هم میزان عاطفه را. در رابطه با نوع عاطفه می‌توان واژه‌ی «سگ» را مثال زد که با وجود معنای وضع‌شده‌ی عام و مشخص، ارزش احساسی و بار عاطفی متفاوتی را در ذهن کاربران مختلف زبان، متبادر می‌کند؛ یک کودک با شنیدن این واژه به یاد وسیله‌ای برای بازی می‌افتد یعنی سگ در نظر او وسیله‌ای برای بازی است. همین واژه در ذهن یک زن نمازخوان، مفهوم نجس بودن را به همراه دارد و برای یک دختر جوان شاید تداعی‌گر ترس و فرار به هنگام پارس کردن سگ باشد. بنابراین استفاده‌کننده از این واژه، وقتی که آن را بر زبانش می‌آورد و یا وقتی که آن را می‌شنود، احساس خاصی به او دست می‌دهد. این احساس و عاطفه، مخصوص خود اوست و دیگر مانند معنای وضع‌شده‌ی واژه که در ذهن همه یکسان است، عمومی نیست (عون، ۲۰۰۵م: ۱۶۰). بافت عاطفی علاوه بر نوع عاطفه، درجه‌ی قدرت و ضعف آن را نیز در واژه‌های مختلف نشان می‌دهد. یعنی اعتدال و مبالغه و یا پایین و بالا بودن میزان کنش‌های روانی ذهن گوینده را آشکار می‌سازد. برای مثال وقتی کسی فعل «like» را نسبت به چیزی یا کسی به کار می‌برد، می‌فهمیم که آن کس یا آن چیز را دوست می‌دارد. اما وقتی فعل «love» را به کار می‌گیرد، می‌فهمیم که آن را با شدت بیشتری دوست می‌دارد و به اصطلاح عاشقش است. این در حالی است که هر دو واژه در اصل به یک معنا هستند و مفهوم «دوست داشتن» را با خود حمل می‌کنند. هم‌چنین دو فعل «یکره» و «بیغض» باینکه از نظر معنای اصلی یکسان هستند، اما احساس نفرتی که در فعل «بیغض» وجود دارد، بیشتر و شدیدتر از فعل «یکره» می‌باشد (بوزواده، ۲۰۰۸م: ۱۱۴) یا به عنوان مثالی دیگر می‌توان به دو واژه‌ی «جبان» و «یخاف» در دو جمله‌ی «فَلَانٌ جَبَانٌ: فلانی ترسو است» و «فَلَانٌ یَخَافُ: فلانی می‌ترسد» اشاره کرد. باینکه معنای اصلی هر دوی آنها یکی است و هر دو متضمن صفت ترس هستند، اما جمله‌ی اول یعنی «فَلَانٌ جَبَانٌ»، درجه‌ای از تحقیر و توهین را نیز با خود دارد که بیشتر از جمله‌ی بعدی است (سلامی، ۲۰۰۷م: ۱۰۶).

۱-۲-۳- بافت عاطفی و معنی‌شناسی

هم معنی‌شناسی (semantics) و هم بافت عاطفی (emotional contexts) تأثیر بسزایی بر درک و کاربرد ما از زبان دارند. معنی‌شناسی به مفاهیم واژگان و جملات می‌پردازد و بافت عاطفی به احساسات و فضاهای احساسی‌ای اشاره دارد که با واژه‌ها، جملات یا رویدادها پیوند خورده‌اند. نحوه‌ی ادراک، تجربه و ابراز احساسات ما، هم‌چنین قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که بر پایه‌ی زبان انجام می‌دهیم، همگی می‌توانند تحت تأثیر زمینه‌های احساسی متن قرار گیرند (Abdul-Kadhim, 2024: 58).

بررسی «معنی‌شناسی و بافت عاطفی» نشان می‌دهد که معنی در زبان، صرفاً به روابط واژگانی یا نحوی محدود نمی‌شود، بلکه عواطف و احساسات نقش بنیادی در شکل‌گیری و ادراک معنی دارند. معنی‌شناسی به خودی خود ساختاری از روابط معنایی بین کلمات است، اما هنگامی که این کلمات در بافت عاطفی به کار می‌روند، معنای آن‌ها می‌تواند دچار تغییر، شدت یا حتی جهت‌گیری متفاوتی شود.

در بافت ادبی، به‌ویژه در ژانرهایی مانند شعر، معنی نه تنها با توجه به روابط منطقی بین واژگان، بلکه به شدت تحت تأثیر بار عاطفی کلمات و موقعیت‌های احساسی برساخته در متن قرار می‌گیرد. زبان انسانی از طریق لایه‌های متعددی از معانی احساسی، می‌تواند احساسات را بازنمایی، پردازش و منتقل کند؛ حتی فراتر از مرزهای زبانی.

۲-۲-۳- ارتباط بافت عاطفی با سایر انواع بافت

براساس نظریه‌ی بافت، تعیین معنای واژه، نیازمند تعیین مجموعه‌ی بافت‌هایی است که در آن به کار رفته است. بنابراین هر یک از انواع بافت، مکمل نوع دیگر است؛ بافت زبانی، اختصاص به درون نظام زبان دارد. بافت موقعیتی در ارتباط با برون نظام زبان است یعنی شرایط زمانی و مکانی و غیره را در بر دارد. بافت فرهنگی، در یک سطح وسیع تاریخی و اجتماعی به فهم معنا می‌پردازد و اما بافت عاطفی با عمق معنای واژه و کنش‌های روانی مربوط به آن سروکار دارد. انواع بافت با وجود تفاوت‌های‌شان، بایکدیگر هم‌پوشانی دارند هر از آنها در جریان فهم معنی، مکمل و کمک‌رسان دیگری است (ترکاشوند، ۱۳۹۴ش: ۲۸).

بافت عاطفی کلمه ارتباط تنگاتنگی با انواع دیگر بافت از جمله بافت زبانی، موقعیتی، اجتماعی و فرهنگی دارد و به طور متقابل از هم تاثیر می‌گیرند و بر هم تاثیر می‌گذارند. در زمینه‌ی تاثیرپذیری بافت عاطفی از بافت فرهنگی و اجتماعی می‌توان به این مثال اشاره کرد که عرب از دیرباز، چشمان معشوق را به چشمان گاو وحشی تشبیه کرده است اما این تشبیه در زبان فارسی کاربردی ندارد. بنابراین کنش عاطفی مخاطب عرب‌زبان به هنگام شنیدن این تشبیه، به هیچ وجه با کنش عاطفی مخاطب فارسی‌زبان یکسان نیست. خواننده‌ی فارسی‌زبان، تشبیه چشمان معشوق به چشمان ماده گاو وحشی را نمی‌پسندد و با ذائقه‌ی زیبایی‌شناسی‌اش سازگار نیست؛ در عوض او تشبیه چشم معشوق به گل نرگس را بیشتر می‌پسندد زیرا این تشبیه را بارها در شعر فارسی دیده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بافت فرهنگی و اجتماعی در نوع و میزان کنش احساسی مخاطب نسبت به واژگان، موثر است (خانلری و نامداری، ۱۴۴۴ق: ۱۳۲).

۴- تحلیل معنی‌شناختی واژه «العین»

۴-۱- جایگاه واژه «العین» در فرهنگ و ادبیات

نام اندام «چشم» یکی از پرکاربردترین حوزه‌های بدنی در فرآیند مفهوم‌سازی احساسات و ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی در زبان‌های گوناگون به‌شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از فرهنگ‌ها، چشم را «پنجره‌ای به سوی روح» می‌دانند. در زبان‌شناسی شناختی نیز چشم اغلب به‌عنوان ظرف احساسات تلقی می‌شود و مبنای شکل‌گیری بسیاری از استعاره‌های مفهومی قرار می‌گیرد. زبان عربی نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ در این زبان، «چشم» به‌مثابه گویاترین ابزار بیان حالات درونی و کنش‌های روانی شناخته می‌شود. در واقع، چشم در فرهنگ عربی نقش ظرفی را ایفا می‌کند که احساسات متنوع، گاه متضاد، را در خود جای می‌دهد (حیدری و همکاران، ۱۴۰۲ش: ۳۱). چشم به‌عنوان اندام حس بینایی، در بیشتر فرهنگ‌های جهان نمادی از نیروی درک و شناخت به‌شمار می‌آید. بر این اساس، می‌توان چشم جسمانی را به‌عنوان دریافت‌کننده‌ی نور، در کنار چشم پیشانی یا چشم سوم و نیز چشم دل - که همگی دریافت‌کننده‌ی نور معنوی‌اند - مورد توجه قرار داد (شوالیه و گبریان، ۱۳۷۹ش: ۵۱۲).

چشم‌ها عضوی از بدن هستند که به‌عنوان ابزاری برای دیدن به کار می‌روند؛ ما در معنای استعاره‌ی و شاعرانه، «عین» فراتر از یک عضو بدن و ابزار دیدن است بنابراین به‌ظاهر فیزیکی معشوق، محدود نمی‌شود؛ بلکه چشم‌ها بخشی از زیبایی چهره‌اند و معمولاً برای بیان احساسات به کار می‌روند. چشم، آیینه‌ی روح و کلید شخصیت انسان و مرکز تجمع نیروهای اوست. در چشم‌ها، عشق و نفرت، دشمنی و دوستی، مهربانی و قساوت، قدرت و ضعف، اندوه و شادی، سلامت و بیماری، فرمان و نهی، آرامش و اضطراب نمایان می‌شود. به عبارت دیگر چشم، زبان ضمیر است و روزه‌ای به درون و دریچه‌ای برای شناخت و منبعی از زیبایی. عاشقان با چشم به معشوق خود عشق می‌ورزند. مقام چشم به حدی بالاست که عده‌ای به آن سوگند می‌خورند: به چشمانت سوگند... چشم پیوسته موجب شگفتی شاعران بوده است. شاعران، براساس احساسات و درک خود از چشم‌ها، رازهایی را به تصویر می‌کشند و برملا می‌کنند. آنان چشم را به اندازه‌ی توان شاعری خود، توصیف می‌کنند (الحطاب، ۱۹۹۹: ۱۳ و ۱۴).

۲-۴- بازخوانی لابه‌های معنایی واژه «العین» و مشتقات آن با رویکرد بافت عاطفی

در قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» از محمود درویش، واژه‌ی «العین» و مشتقات آن نظیر «العینین» و «عُیون»، با بسامدی چشمگیر تکرار شده‌اند و در مجموع، هشت بار در متن شعر به کار رفته‌اند. این واژه‌ها از جمله پرکاربردترین عناصر زبانی در این

قصیده به شمار می‌روند و نقشی کلیدی در شکل‌گیری فضاهای عاطفی و مفهومی شعر ایفا می‌کنند. تعدد این واژه و کاربردهای متنوع آن، تحلیل معناشناختی مبتنی بر بافت عاطفی را ضروری می‌سازد.

از منظر نظریه‌ی «بافت عاطفی» در معنی‌شناسی، واژه‌های مانند «العین» در چنین متنی نمی‌تواند صرفاً به معنای واژه‌نامه‌ای خود محدود بماند و تنها ابزاری برای دیدن یا نگاه کردن باشد؛ بلکه آینه‌ای از عواطف متراکم شاعر است و در بستر عاطفی‌ای که شاعر خلق کرده است، بارهای احساسی تازه‌ای کسب می‌کند. به همین دلیل، تکرار این واژه (۸ بار در متن) تصادفی یا صرفاً زبانی نیست، بلکه ابزاری است برای برجسته‌سازی نقش احساس در معنی‌آفرینی. «عین» در این شعر، گاه آرام‌بخش است، گاه رنج‌آور؛ گاه حامل عشق است و گاه ثبت‌کننده‌ی تبعید؛ گاه ابزار تماشاست و گاه خود به موضوع تماشا و پرستش تبدیل می‌شود. در ادامه، قسمت‌هایی از شعر را که واژه‌ی عین و مشتقاتش در آنها آمده است، مشاهده می‌کنید:

۱) عیونک شوکة فی القلب / توجعنی... وأعبدها

ترجمه: چشمانت (ای فلسطین) چونان خاری در قلب من است / مرا به درد می‌آورد... و من آن‌ها را می‌پرستم...
در نخستین سطر قصیده، درویش چشمان فلسطین را به «خاری در قلب» تشبیه می‌کند؛ تصویری که از همان آغاز، بنیاد دوگانگی عاطفی شعر را آشکار می‌سازد: هم رنج و هم پرستش.

از یک‌سو، «خار در قلب» نشانه‌ی عمیق‌ترین درد و زخمی است که شاعر به سبب اشغال، آوارگی و ستم‌های وارد بر وطنش تحمل می‌کند. خار چیزی بیگانه است که به اجبار وارد قلب می‌شود و این امر دقیقاً بازتابی از اشغال سرزمین و تحمیل رنج بر فلسطین است. فعل مضارع «توجعنی» نیز استمرار این رنج را نشان می‌دهد؛ رنجی که نه خاطره‌ای گذشته، بلکه واقعیتی دائمی و اجتناب‌ناپذیر است.

اما در سوی دیگر، شاعر این چشم‌ها را «می‌پرستد»؛ و این تضاد میان «توجعنی» و «أعبدها» معنایی فراتر از عشق معمولی را می‌آفریند. در اینجا پرستش، نوعی تسلیم آگاهانه و تعهد عاشقانه به وطن است. شاعر از رنج نمی‌گریزد؛ بلکه آن را چون بهایی برای عشق و وفاداری به سرزمین خویش می‌پذیرد.

این کشاکش عاطفی (درد/پرستش) کارکردی فراتر از سطح احساسی دارد: رنج به ابزار تعهد بدل می‌شود و چشم‌ها به نشانه‌ای از مقاومت و ایستادگی تبدیل می‌گردند. در واقع، «العین» در این بافت نه تنها اندام دیدن، بلکه حافظه‌ی جمعی، چشم‌انداز آینده و نماد امید به رهایی است. بدین‌سان، درویش در همان آغاز قصیده، از طریق بافت عاطفی واژه‌ی «عیون»، پیوندی جدایی‌ناپذیر میان عشق به وطن، درد تاریخی و تعهد به مقاومت می‌سازد.

در نگاهی گسترده‌تر می‌توان چشم را به عنوان چشم‌انداز تعبیر کرد. شاعر از چشمان فلسطین به‌عنوان ابزاری برای دیدن آینده‌ای آزاد و رهایی‌بخش استفاده می‌کند. این دیدگاه، چشمان را به نمادی از امید و تحقق آرزوها تبدیل می‌کند.

۲) وأنسی، بعد حین، فی لقاء العین بالعین / بأنا مرة کنا، وراء الباب، اتین !

ترجمه: و بعد از مدتی در یک ملاقات چشم در چشم فراموش می‌کنم که زمانی ما دو نفر، پشت در بودیم؛ دوتایی!

کاربرد «لِقَاءُ الْعَيْنِ بِالْعَيْنِ» در این سطر، لحظه‌ای کلیدی در قصیده است که از فضای رنج و جدایی به سمت تجربه‌ی اتحاد و آرامش سوق می‌یابد. این عبارت به ظاهر تنها تماس چشمی را نشان می‌دهد، اما در سطح بافت عاطفی، به نماد وصال وجودی میان شاعر و وطن بدل می‌شود؛ دیداری که حافظه‌ی جمعی، هویت و عشق را در یک نگاه فشرده می‌سازد.

نخست، از منظر معنایی، واژه‌ی «العین» در اینجا دیگر صرفاً اندام بینایی نیست، بلکه به عنوان پلی میان گذشته و حال عمل می‌کند. نگاه، هم یادآور غربت و جدایی است («وَرَاءَ الْبَابِ» که نمادی از فاصله و محرومیت است) و هم واسطه‌ی اتصال دوباره.

فعل «أنسى» نشان می‌دهد که این دیدار قادر است تلخ دوگانگی و جدایی را پاک کند و دو سوژه‌ی جدا (شاعر و فلسطین) را به یک کل واحد بازگرداند.

دوم، از منظر بافت عاطفی، این نگاه چشم‌درچشم حامل شدیدترین احساسات انسانی است: صداقت، شجاعت، صمیمیت و همبستگی. درویش با این تصویر، فضایی بی‌پرده و بی‌واسطه می‌سازد که در آن نگاه‌ها بار همه‌ی عواطف (درد، عشق، ایثار) را بر دوش می‌کشند. این تماس چشمی نه فقط یک تجربه‌ی فردی بلکه تجسم همبستگی جمعی است؛ لحظه‌ای که شاعر با وطن خویش، همدیگر را بی‌هیچ واژه‌ای باز می‌شناسند.

سوم، از منظر نشانه‌شناختی، عبارت «لقاء العين بالعين» کارکردی فراتر از تصویر عاشقانه دارد و در سطح ادبیات مقاومت به «گواهی حقیقت» بدل می‌شود. همان‌گونه که چشم، ابزار شهادت است، این دیدار نیز گواهی بر پیوند ناگسستنی شاعر و وطن است. در همین حال، کارکرد آینده‌نگر این نگاه آشکار می‌شود: دیداری که وعده‌ی رهایی و بازگشت را به همراه دارد. به بیان دیگر، شاعر در نگاه به چشمان فلسطین، آینده‌ای آزاد و مشترک را می‌بیند و به همین دلیل، گذشته‌ی دردناک جدایی محو می‌شود.

بدین ترتیب، «لقاء العين بالعين» در این سطر نه تنها تجربه‌ای عاطفی و عاشقانه، بلکه تصویری چندلایه از بازشناسی هویت، پیوند وجودی و امید سیاسی است. این نگاه، هم آینه‌ی رنج‌های پیشین است و هم پنجره‌ای رو به آینده‌ای آزاد.

۳) علی المیناء وَفَّتْ / و كانت الدنيا عیونَ شتاء:

ترجمه: در بندر ایستادم و دنیا چون چشم‌های زمستان بود...

در این سطر، محمود درویش با بهره‌گیری از ترکیب «عیون شتاء» تصویری تازه از واژه‌ی «العین» ارائه می‌دهد که از سطح اندام دیدن فراتر می‌رود و به نشانه‌ای برای فضای عاطفی و سیاسی حاکم بر صحنه بدل می‌شود. دنیا با چشم‌های زمستانی‌اش چون موجودی زنده و ناظر به تصویر کشیده می‌شود؛ ناظری سرد، خاموش و بی‌رحم که هیچ نشانی از مهر و امید در نگاهش نیست. این نگاه یخ‌زده نه تنها فضای فیزیکی بندر را بازتاب می‌دهد، بلکه شرایط روحی شاعر را نیز منعکس می‌سازد؛ گویی سرمای زمستانی درون او به کالبد جهان منتقل شده و چشمان دنیا نیز همچون آینه‌ای، غم و غربت او را پس می‌دهند.

زمستان در سنت شعری عرب، به‌ویژه در شعر مقاومت، اغلب نماد رکود، خشکی و سرکوب است. درویش با نسبت دادن «چشم‌های زمستان» به دنیا، بی‌تفاوتی جهانی نسبت به رنج فلسطین را مجسم می‌سازد؛ جهانی که باید نظاره‌گر عدالت باشد، در اینجا با نگاهی سرد و بی‌روح، شاعر و سرزمین او را در تنهایی و آوارگی رها می‌کند. بندر - که خود نماد تبعید و جدایی است - با این نگاه یخ‌بسته، چهره‌ای هولناک‌تر می‌یابد؛ جایی که حتی چشم‌ها، به جای آنکه مایه‌ی روشنایی و امید باشند، تنها انجماد، اشک و اندوه را منعکس می‌کنند.

این تصویر در ساختار کل بند نقش تقابلی پرنرنگی ایفا می‌کند. پیش‌تر، شاعر با گفتن «أحب البرتقال. وأکره المیناء» دو قطب متضاد را معرفی کرده بود: پرتقال به‌عنوان نشانه‌ی زندگی و باروری در برابر بندر به‌عنوان نماد تبعید و جدایی. اکنون، «عیون شتاء» بُعدی تازه به این تقابل می‌بخشد و سرمای وجودی بندر را با شدت بیشتری آشکار می‌سازد. پشت سر شاعر نیز صحرایی خالی و خشک قرار دارد که امتداد همان سرمای عاطفی و انزوای وجودی است.

بدین‌سان، در این مصراع، واژه‌ی «العین» از معنای عادی خود فراتر می‌رود و به چشم‌اندازی استعاری بدل می‌شود که وضعیت بیرونی و درونی شاعر را یک‌جا در خود می‌ریزد. نگاهی که از «چشم‌های زمستان» تراوش می‌کند، در حقیقت همان نگاه بی‌روح جهان به فلسطین است؛ نگاهی که بی‌تفاوتی، انزوا و تبعید را بر فضای عاطفی قصیده حاکم می‌کند و خواننده را به روشنی در بطن تجربه‌ی تلخ شاعر قرار می‌دهد.

۴) و أَقْسِمُ / مِنْ رُمُوشِ الْعَيْنِ سَوْفَ أُحِيطُ مَنَدِيلاً / وَ أَنْقَشُ فَوْقَهُ شِعْرًا لِعَيْنِيكَ:

ترجمه: سوگند می‌خورم/ که از مژه‌های چشمم، دستمالی خواهم دوخت. و بر روی آن (دستمال)، شعری برای چشمانت خواهم نگاشت.

در این بخش از قصیده، شاعر به نقطه‌ی اوج عاطفی خود می‌رسد؛ جایی که «العین» و مشتقات آن از مرز اندام جسمانی فراتر می‌روند و به کانون آفرینش شاعرانه، سند ایثار و حافظه‌ی جمعی بدل می‌شوند. ساختار این بند، با آغاز سوگند «وَأُقْسِمُ» و ادامه‌ی دو کنش پشت سر هم («بافتن دستمال» و «حکاکی شعر برای چشم‌ها»)، یک مسیر سه‌مرحله‌ای از تعهد شخصی، ایثار وجودی و جاودانگی هویتی را ترسیم می‌کند.

نخست، در تصویر «مِنْ رُمُوشِ الْعَيْنِ سَوْفَ أُحِيطُ مَنَدِيلاً»، «مژه‌های چشم» به عنوان ظریف‌ترین و آسیب‌پذیرترین بخش از جسم، از سطح زیستی خارج می‌شوند و به ماده‌ی خامی برای خلق اثر مقدس تبدیل می‌گردند. اینجا شاعر با نثار حساس‌ترین بخش وجود خویش، نشان می‌دهد که عشق به وطن تنها در سطح احساسی نیست، بلکه در سطح هستی‌شناختی و وجودی تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که حتی مویرگ‌های نازک و پرده‌های محافظ چشم، مصالح فداکاری و پیمان می‌شوند.

سپس، در سطر «وَأَنْقَشُ فَوْقَهُ شِعْرًا لِعَيْنِيكَ»، شاعر این سند ایثار را با کلام مقدس خود تکمیل می‌کند. واژه‌ی «عَيْنِيكَ» در این جا نقطه‌ی تمرکز همه‌ی این کنش‌هاست. این چشم‌ها در ظاهر، چشمان معشوق‌اند، اما در بافت عاطفی و سیاسی قصیده، نماد وطن محجوب هستند. نگاه به این چشم‌ها به معنای بازگشت به هویت، اتصال به گذشته‌ی از دست‌رفته و امید به جاودانگی آینده است. شاعر نمی‌خواهد شعری درباره‌ی چشم‌ها بگوید، بلکه می‌خواهد شعری «برای» چشم‌ها بنویسد؛ مخاطب شعر، نه خواننده‌ی بیرونی، بلکه خود چشم‌های وطن است که باید آیینی بقا و حافظه شوند.

از منظر بافت عاطفی، این دو تصویر (مژه‌های شاعر و چشم‌های معشوق) دو قطب متقابل و در عین حال مکمل را می‌سازند: «رُمُوشِ الْعَيْنِ» نماد رنج، لطافت و ایثار فردی است.

«عَيْنِيكَ» نماد تقدیس، جاودانگی و هویت جمعی است.

بدین ترتیب، شاعر با کنار هم نهادن این دو تصویر، یک چرخه‌ی کامل می‌سازد: از دل رنج فردی، سندی خلق می‌شود که حافظه‌ی ملی را جاودانه کند. شاعر با این کار وطن را به حافظه‌ی نوشتاری و عاطفی پیوند می‌زند و آن را از خطر فراموشی می‌رهاند.

در نهایت، باید توجه داشت که این ساختار مقدمه‌ای برای اوج قصیده است: بیانیه‌ی هویتی «فلسطینیة کانت ولم تزل». همه‌ی این پیمان‌ها (سوگند خوردن، دوختن دستمال نوشتن شعر بر آن) در خدمت آماده‌سازی عاطفی و معنایی برای اعلام جاودانگی هویت فلسطین هستند. از این منظر، بند حاضر نه تنها زیباترین تصویر ایثار عاطفی، بلکه یکی از قوی‌ترین کانون‌های سیاسی-ادبی قصیده است.

۵) خُذِينِي تَحْتَ عَيْنِيكَ:

ترجمه: مرا جلوی چشمانت بگیر (به من توجه کن، مرا بپذیر، به من پناه بده)

در سطر «خُذِينِي تَحْتَ عَيْنِيكَ»، شاعر با تکرار ملتسمانه‌ی فعل «خُذِينِي» و افزودن ترکیب «تَحْتَ عَيْنِيكَ» به اوج استغاثه‌ی وجودی خود می‌رسد. در نگاه نخست، این عبارت تنها اشاره‌ای ساده به چشم‌های معشوق دارد، اما در بافت عاطفی قصیده به استعاره‌ای بنیادین و چندلایه تبدیل می‌شود. «عینیک» در اینجا نه صرفاً ابزار دیدن، بلکه نماد مأمّن، مراقبت، هویت و حافظه‌ی جمعی است؛ چشم‌هایی که شاعر آواره در آن‌ها می‌جوید آنچه را که در تبعید از دست داده است: امنیت، تعلق و آرامش.

ترکیب «تحت عینیک» سه لایه‌ی معنایی را در خود جمع کرده است. نخست، لایه‌ی فیزیکی و جغرافیایی: شاعر خود را آواره و بی‌پناه می‌بیند و می‌خواهد در محدوده‌ی امن وطن جای گیرد؛ گویی نگاه وطن، به مثابه‌ی دیواری محافظ و سنگری تسخیرناپذیر است. دوم، لایه‌ی عاطفی و روانی: نگاه معشوق در این سطح، پناهگاهی برای جان خسته‌ی شاعر است؛ او از وطن می‌خواهد که او را در میدان دید خود نگاه دارد تا از فراموشی و انزوا در امان بماند. سوم، لایه‌ی هویتی و تاریخی: «عینیک» تجسم حافظه‌ی جمعی فلسطین و نگاه ناظر تاریخ است. شاعر با فرار گرفتن «زیر این چشم‌ها»، در حقیقت خود را به حافظه‌ی وطن می‌سپارد تا هویت از دست‌رفته‌اش بازتثبیت شود.

از منظر بافت عاطفی، این سطر عصاره‌ی رنج و امید در قصیده است. شاعر که پیش‌تر خود را «منفی خلف السور والباب» معرفی کرده بود، اکنون از مرز انزوا و تبعید گذشته و با تمام وجود به چشم‌های وطن پناه می‌آورد. این پناه‌جویی نه تنها نشان‌دهنده‌ی شدت ناامنی و درماندگی اوست، بلکه بیانگر ایمان به قدرت شفابخش وطن است؛ زیرا شاعر باور دارد که حیات و آرامش او تنها در سایه‌ی این نگاه امکان‌پذیر است.

در سطح نشانه‌شناختی نیز این سطر کارکردی بنیادین برای ساختار قصیده دارد. قرار گرفتن «تحت عینیک» مقدمه‌ای است برای بازسازی هویت شاعر که در ادامه‌ی شعر با عبارت‌هایی چون «أرد إليّ لون الوجه والبدن / وضوء القلب والعین» آشکار می‌شود. گویی این نگاه وطن است که می‌تواند رنگ، نور و حیات دوباره را به شاعر بازگرداند. به این ترتیب، «عینیک» در شعر محمود درویش نه تنها مظهر عشق، بلکه کانونی برای تولد دوباره‌ی فرد و جمع است؛ چشم‌هایی که در آن امید به آزادی و بازگشت وطن متجلی می‌شود.

۶) أَرْدُ إِلَيَّ لَوْنَ الْوَجْهِ وَالْبَدَنِ / وَضُوءَ الْقَلْبِ وَالْعَيْنِ

ترجمه: به من بازگردان رنگ چهره و تنم را و روشنایی دل و چشمانم را

در این سطر، شاعر پس از درخواست پناه‌جویی در بند پیشین («خذيني تحت عینیک»)، اکنون به مهم‌ترین تمنای خویش می‌رسد: بازگرداندن حیات و هویت از دست‌رفته. واژه‌ی «العین» در اینجا، اگرچه در ظاهر به عضو جسمانی اشاره دارد، اما در بافت عاطفی شعر به نماد «بازآفرینی حیات» بدل می‌شود. ترکیب «ضوء القلب والعین» معنایی چندلایه دارد: نخست، نور به‌مثابه‌ی حیات و حضور؛ دوم، روشنایی به‌عنوان توان درک زیبایی‌ها و حقیقت؛ و سوم به‌عنوان نشانه‌ای از باز یافت هویت فردی و جمعی. در این تصویر، قلب و چشم دو قطب یک پیکره‌ی عاطفی-ادراکی‌اند: قلب سرچشمه‌ی احساس و اراده و چشم مجرای ادراک و بصیرت. پیوند این دو در محور استعاره‌ای نور، بیانگر اشتیاق شاعر برای بازسازی کامل درون و برون و احساس و بینش است.

در بافت عاطفی، چشم تاری یا بی‌نور نماد فروپاشی، غربت و تبعید است؛ به همین دلیل، بازگشت نور به چشم به معنای بازگشت امید، توان دیدن آینده و بازسازی رابطه‌ی شاعر با جهان پیرامون و وطن است. در واقع، شاعر با این تقاضا، وضعیتی را که در آن رنگ چهره و روشنایی چشمش به‌سبب فراق وطن از بین رفته، انکار می‌کند و خواستار حیات دوباره‌ای می‌شود که تنها در سایه‌ی وطن و حافظه‌ی جمعی میسر است.

در سطحی نشانه‌شناختی، «العین» در این سطر نه فقط ظرف تجربه‌ی حسی، بلکه جایگاه پیوند شاعر با حقیقت تاریخی و آرمان جمعی فلسطین است. بازگرداندن نور چشم یعنی بازگرداندن بصیرت ملی، توان درک روشن واقعیت و امکان دیدن آینده‌ای رهاشده از اشغال. این درخواست، به‌مثابه‌ی نقطه‌ی اوج در ساختار بند، کارکردی بنیادین دارد: نشان می‌دهد که پناه گرفتن «تحت عینیک» (در بند پیشین) هدفی جز دستیابی به همین نور و حیات دوباره نداشته است. افزون بر این، سطرهای بعدی که از بازگرداندن «ملح الخبز، اللحن و طعم الأرض والوطن» سخن می‌گویند، همگی در امتداد همین استعاره‌اند: بازگشت عناصر مادی و نمادین زندگی، که بدون بازگرداندن نور قلب و چشم، معنایی نخواهند داشت.

۷) فلسطینیة العین والوشم:

ترجمه: چشمان او فلسطینی است و خالکوبی اش نیز فلسطینی...

سطر «فلسطینیة العین والوشم» نقطه‌ی نهایی و اوج عاطفی قصیده است؛ جایی که واژه‌ی «العین» از معنای دیداری خود فراتر می‌رود و به نماد تثبیت‌شده‌ی هویت ملی بدل می‌شود. در اینجا چشم‌ها دیگر صرفاً ابزار شناخت یا ظرف تجربه‌ی فردی نیستند، بلکه به سند تاریخی و مهر اصالت فلسطین ارتقا می‌یابند. افزودن صفت قاطع «فلسطینیة» به «العین» هویت ملی را به سطحی انکارناپذیر می‌کشد. این چشم‌ها، چشم‌هایی‌اند که تمام درد و رنج و مقاومت تاریخ فلسطین را دیده و در خود ثبت کرده‌اند؛ چشم‌هایی که از خار و زمستان تا اشک و خون، همه‌ی نشانه‌های حیات ملی را به یاد می‌آورند. پیوند «العین» با «الوشم» معنایی ژرف‌تر پدید می‌آورد: همان‌گونه که خالکوبی اثری پاک‌نشده‌ی بر بدن است، فلسطینی بودن این چشم‌ها نیز حقیقتی تغییرناپذیر و ابدی است. این ترکیب، حضور فلسطین را در جسم و جان، در نگاه و در نشانه‌های ماندگار تثبیت می‌کند. بافت عاطفی این سطر سرشار از فخر، اصالت و تأکید بر ماندگاری است. چشم‌ها در این مقام ظرفی برای تراکم چندین لایه از احساسات‌اند: رنج تقدیس‌شده، زیبایی اصیل و ایستادگی بی‌امان. در این تصویر، وطن در هیئت زنی یگانه و بی‌مانند مجسم می‌شود؛ زنی که چشمانش نه تنها زیبا، بلکه فلسطینی‌اند و این فلسطینی بودن، هویت او را به سطحی جهانی و جاودانه ارتقا می‌دهد. بدین ترتیب، شاعر از طریق چشم‌ها، وطنی را به تصویر می‌کشد که هم زیباست و هم زخمی، هم دوست‌داشتنی است و هم فراموش‌ناشدنی.

از منظر نشانه‌شناختی، این سطر نقش مهر پایانی بر کل قصیده را دارد. چشم‌ها در اینجا بیانیه‌ی نهایی شاعرند؛ بیانیه‌ای که می‌گوید هویت فلسطین، همچون خالکوبی و همچون چشم‌ها، حقیقتی پاک‌نشده‌ی و دگرگون‌ناپذیر است. این چشم‌ها شهادت می‌دهند که فلسطین، با وجود اشغال و تبعید، همچنان زنده و پایدار باقی مانده است.

از دیدگاه بافت عاطفی، این کاربرد نهایی از «العین» همه‌ی ظرفیت‌های معنایی و احساسی پیشین را در خود جمع می‌کند: از چشم فدایی و عاشق در سطرهای آغازین، تا چشم پناه‌بخش و چشم نورانی در سطرهای میانی، همگی در نهایت به چشم‌هایی ختم می‌شوند که فلسطینی‌اند و هویت جاودانه‌ی وطن را حمل می‌کنند. بدین‌سان، این سطر نه تنها استعاره‌ای زیبا، بلکه نقطه‌ی تمرکز کل قصیده و سند نهایی پیوند شاعر با وطن است؛ جایی که عشق، رنج، امید و هویت در نماد چشم‌ها به شکلی قطعی تثبیت و جاودانه می‌شود.

۳-۴- چرا شاعر، «عین» را انتخاب کرده در میان واژه‌های مشابه آن مانند «بصر»؟

فرق است بین کلمه‌ی «عین» و «بصر». همانطور که در فارسی، فرق است بین کلمه‌ی «چشم» و «دیده». «عین» که فارسی آن «چشم» است نام عضو مخصوص و معهود است با قطع نظر از کار آن. ولی کلمه‌ی «بصر» و همچنین فارسی آن «دیده» از آن جهت به چشم اطلاق می‌شود که کار مخصوص «دیدن» از آن سر می‌زند. لذا این دو کلمه اگر چه اسم یک عضو می‌باشد ولی مورد استعمال آنها تفاوت دارد. وقتی که شاعر بخواهد تناسب و زیبایی چشم معشوق را توصیف کند و کاری به عمل دیدن نداشته باشد، لفظ «عین» یا «چشم» را به کار می‌برد ولی وقتی منظور از چشم، عمل دیدن باشد، لفظ «بصر» را به کار می‌برد. بنابراین «عین» علاوه بر دیدن، مفهومی از زیبایی، لطافت، عشق و اشتیاق و تاثیر عاطفی را نیز به همراه دارد.

۵- نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی پژوهش حاضر نشان از آن دارد که:

۱) با آنکه واژه‌ی «العین» در سطح واژه‌نامه‌ای، معنایی محدود و مشخص دارد، اما در قصیده‌ی «عاشق من فلسطین» دارای کارکردی چندلایه است و از معنای قاموسی فراتر رفته و در بافت عاطفی شعر به نشانه‌ای مرتبط با عشق، رنج، خاطره، امید و هویت فرهنگی تبدیل می‌شود.

۲) بررسی بافت‌های عاطفی مرتبط با «العین» نشان داد که این واژه در هر موضع شعری، معنایی ویژه و متناسب با بافت عاطفی آن بخش می‌یابد.

۳) تحلیل داده‌ها نشان داد که فهم معنای «العین» تنها با اتکا به معنای واژه‌نامه‌ای ممکن نیست و لایه‌های معنایی این واژه در پیوند مستقیم با تجربه‌ی عاطفی شاعر و زمینه‌ی فرهنگی مقاومت فعال می‌شود. به عبارت دیگر درک معنای دقیق «العین» تنها در صورتی ممکن است که خواننده با ساختار عاطفی این سروده نیز آشنا باشد.

۴) نظریه‌ی بافت عاطفی توانست سازوکار شکل‌گیری معنای مختلف این واژه را تبیین کند و نشان دهد که معنا در این قصیده برآیند پیوستگی میان زبان و بافت عاطفی است؛ نه صرفاً حاصل توصیف مستقیم. به عبارت دیگر، بافت عاطفی این سروده، مخاطب را از سطح زبان به عمق تجربه‌ی زیسته‌ی شاعر فرا می‌خواند.

۵) نظریه‌ی بافت عاطفی ابزار مناسبی برای خواننده، به‌ویژه خواننده‌ی فارسی‌زبان، فراهم می‌آورد تا از پیش‌فرض‌های فرهنگی و زبانی خود فاصله بگیرد و به افق معنایی نزدیک به ذهن و زبان شاعر راه یابد. این نظریه، امکان خروج از سطح معنای لغوی را فراهم می‌کند و مخاطب را در فضای احساسی و فرهنگی شعر غوطه‌ور می‌سازد که به درکی جامع‌تر و هنرمندانه‌تر می‌انجامد.

۶) به‌کارگیری این رویکرد ثابت کرد که بهره‌گیری از نظریه‌ی بافت عاطفی در بررسی متون ادبی، به‌ویژه آثار شاعران پسااستعماری چون محمود درویش، راهی مؤثر برای دستیابی به خوانشی علمی‌تر، فرهنگی‌تر و چندساحتی‌تر از متن است. این رویکرد می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های گسترده‌تری در حوزه‌ی معناشناسی ادبیات مقاومت عربی شود.

نمونه‌موارد تحلیل‌شده و دلالت‌های استخراج‌شده از کارکرد واژه‌ی «العین» در بافت‌های عاطفی مختلف

قصیده:

عبارت شعری	دلالت معنایی در بافت عاطفی
عیونك شوكة في القلب... وأعبدها	درد و پرستش همزمان، عشق رنج‌آلود به وطن
لقاء العين بالعين	پیوند روحی، یادآوری خاطره‌ی رابطه‌ای گمشده، بازگشت به هویت و وطن
كانت الدنيا عيون شتاء	چشم به عنوان آینه‌ی زمستان روحی و ناامیدی جمعی، غم و انجماد عاطفی
من رموش العين سوف أخط مندبلا	چشم به مثابه‌ی سرچشمه‌ی لطافت، عشق و آفرینش شاعرانه
شعراً لعينيك	چشم به مثابه‌ی عشقی مقدس و باشکوه نسبت به وطن
خذيبي تحت عينيك	چشم به عنوان پناهگاه، مامن، میدان توجه و فضای تعلق عاطفی
ضوء القلب والعين	روشنایی چشم نمادی از بازگشت حیات، امید و درک دوباره‌ی زیبایی
فلسطينية العينين	چشم به عنوان نماد هویت ملی و مقاومت - اصالت و زیبایی زن فلسطینی

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

- [۱] اچیسون، جین. (۱۳۹۶ش). *زبان‌شناسی به همین سادگی*. ترجمه: سمیرا آذرنوش. چاپ اول. تهران: انتشارات نویسه پارسی.
- [۲] اختیار، منصور. (۱۳۴۸ش). *معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- [۳] الهیان، لیلا. (۱۳۹۱ش). «بررسی اهمیت بافت در پژوهش‌های ادبی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. سال ۹. شماره ۳۶ و ۳۷.
- [۴] باتمان غلیچ، محمدحسین. (۱۳۹۶ش). *فرهنگ مترجم عربی-فارسی*. جلد اول. حروف الف تا سین. تهران: نشر میزان.
- [۵] ترکاشوند، فرشید. (۱۳۹۴ش). «تحلیل کارکرد بافت و گفتمان عاطفی در درک متون ادبی (مطالعه موردی آثار جبران خلیل جبران)». نشریه لسان مبین. شماره ۲۱. صص ۴۴-۲۳.
- [۶] جمشیدی‌نژاد، حبیب‌الله. (۱۳۹۸ش). «نقش بافت در تعبیر معنی». مجله رشد. آموزش زبان و ادب فارسی. دوره ۳۳. شماره ۲.
- [۷] حیدری، سمیه؛ اسلامی، محمدرضا؛ قهرمانی، علی؛ حاجی‌زاده، مهین. (۱۴۰۲ش). «بررسی شناختی مفهوم‌سازی عین در اصطلاحات زبان عربی». فصلنامه علمی لسان مبین. سال شانزدهم. شماره ۵۵.
- [۸] داد، سیما. (۱۳۸۵ش). *فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی (تطبیقی و توضیحی)*. تهران: نشر مروارید.
- [۹] شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۲ش). *تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان*. تهران: انتشارات سمت.
- [۱۰] شوالیه، ژان؛ گریبان، آلن. (۱۳۷۹ش). *فرهنگ نمادها*؛ ترجمه: سودابه فضائی. تهران: انتشارات جیحون.
- [۱۱] صفوی، کورش. (۱۳۸۵ش). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- [۱۲] صفوی، کورش. (۱۳۹۷ش). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر. چاپ ششم.
- [۱۳] عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۴ش). «چهارچوب‌های نظری در معنی‌شناسی». نشریه زبان کاوی. شماره ۱. صص ۷۹-۵۷.
- [۱۴] عمر، احمدمختار. (۱۳۸۶ش). *معناشناسی*. ترجمه: سید حسین سیدی. چاپ دوم. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- [۱۵] قاسم‌نژاد، زهرا؛ کشفی، سیده محبوبه. (۱۳۹۸ش). «معنای واژه‌ی «مستمر» در آیه (وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ) با تکیه بر بافت زبانی و غیرزبانی». نشریه مشکوه. شماره ۱۴۵. صص ۱۲۲-۱۴۱.
- [۱۶] مزبان، علی حسن. (۱۳۹۴ش). *درآمدی بر معنی‌شناسی در زبان عربی*؛ ترجمه: فرشید ترکاشوند. تهران: انتشارات سمت.

ب) منابع عربی

- [۱] احمدیات، احمد، شمس‌الدین؛ صلاح‌الدین محمد. (۲۰۱۵م). «نظریه فیرث السياقیة بین الاصلة والتجدید». طالب مقید بمرحلة الدكتوراة. تحت اشراف: صلاح‌الدین محمد شمس‌الدین. كلية اللغات واللسانیات. جامعة مالایا، کوالا لومبور، مالیزیا.

الضاد.

- [٢] بن خويا، ادريس. (٢٠١٦م). *علم الدلالة في التراث العربي والدرس اللساني الحديث*. الاردن: عالم الكتب الحديث.
- [٣] بوزوادة، حبيب. (٢٠٠٨م). *علم الدلالة التفاصيل و التفصيل*. الجزائر: منشورات مصطفى اسطنبولي.
- [٤] الخطاب، محمد جميل. (١٩٩٩م). *العيون في الشعر العربي*. الطبعة الاولى. اللاذقيه: دارالحوار.
- [٥] خانلري، جواد؛ نامداري، ابراهيم. (١٤٤٤ق). «دراسة السياق العاطفي لنهج البلاغة بناء على نظرية تحليل الخطاب من وجهة نظر جون اوستن، رسالة ٦٢ نموذجا». آفاق الحضارة الاسلامية. اكااديمية العلوم الانسانية والدراسات الثقافية. مجلة علمية نصف سنوية، مقالة علمية محكمة. السنة ٢٥. العدد ١. صص ١١٥-١٤١.
- [٦] سلامي، عبدالقادر. (٢٠٠٧م). *علم الدلالة في معجم العربي*. عمان: دار ابن بطوطة.
- [٧] عمر، احمد مختار. (١٩٩٨م). *علم الدلالة*. الطبعة الخامسة. القاهرة: عالم الكتب.
- [٨] عون، نسيم. (٢٠٠٥م). *الالسنوية*. بيروت: دارالفارابي.

ج) منابع انگلیسی

- 1) Betti, M. J., & Igaab, Z. K. (2021, September). **Semantics in linguistics** [Preprint]. ResearchGate. <https://doi.org/10.13140/RG.2.2.13950.79688>
- 2) Stringer, D. (2019). **Lexical semantics: Relativity and transfer** (Chapter 7, pp. 180–203). In N. Erdogan & M. Wei (Eds.), *Applied linguistics for teachers of culturally and linguistically diverse learners*. IGI Global. <https://doi.org/10.4018/978-1-5225-8467-4.ch007>
- 3) Daiu, S. (2025). **Navigating language's depths: A detailed examination of linguistic and non-linguistic contexts revealed through context clues**. *Global Journal of Foreign Language Teaching*, 15(2), 85-95. <https://doi.org/10.18844/gjflt.v15i2.9713>
- 4) Abdul-Kadhim, I. A. (2024). **Emotions effects and interpretation of language: Semantic observation**. *European Journal of English Language and Literature Studies*, 12 (6), 54–69. <https://doi.org/10.37745/ejells.2013/vol12n65469>